هو العلیم

ضرورت غنیمت‌شمردن فرصت تکرار نشدنی ماه رمضان

شرح دعای ابوحمزه ثمالی – رمضان المبارک ۱۴۳۵ – جلسه اول

بیانات
آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وصلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم مُحَمّدٍ
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين
واللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

ظاهراً از اینجا مانده بود: **وَ انَا يا سَيِّدى عائِذٌ بِفَضْلِكَ هارِبٌ مِنكَ اَلَيكَ مُتَنَجِّزٌ ما وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ اَحْسَنَ بِكَ ظَنّاً**؛ و من، ای سید و آقای من به فضل تو پناه می‌برم و با فضل تو پشت‌گرم هستم، و از تو به سوی خود تو گریزان و شتابانم هَرَبَ به معنای شتاب کردن است، فرار کردن نیست فرار کردن البتّه مشابه است ولی اصل معنای هَرَبَ یعنی شتاب کرد، حالا یا شتاب به پشت یا اینکه شتاب به جلو، هروب به این معناست من به دنبال این هستم که تو بگذری و گذشت کنی از کسی که به تو حسن‌ظن دارد، من به این مسأله معتقد هستم. مُتَنَجِّزٌ یعنی پایبندم، ایستاده‌ام، استوارم و روی حرفم هم قسم می‌خورم، معنای تنجّز این است.

الحمدلله که خداوند منت گذاشت و دوباره عمری عنایت کرد و ما را موفق کرد که به ماه رمضان جدیدی وارد شویم و از برکات ماه رمضان بهره‌مند شویم إن‌شاءاللَه.

جداً این مسأله هست که این چه حکمتی است که ماه رمضان باید یک ماه باشد؟ این چه داستانی است که چرا ماه رمضان بیشتر نشد؟ چرا دو ماه نشد؟ چرا هر سه یا چهار ماه یک‌بار تکرار نشد؟! خُب این را دیگر خدا خودش می‌داند. واقعاً حال و هوایی که در ماه رمضان انسان احساس می‌کند، این حال و هوا یک حال و هوای استثنایی است، به طوری که من به یاد دارم از اولیاء إلهی، از مرحوم‌آقا رضوان‌اللَه‌علیه و از مرحوم‌آقای‌حداد که در ایام رجب و شعبان هی انتظار ماه رمضان را می‌کشیدند: ماه رمضان دارد می‌آید، پانزده روز مانده! حالا ماه شعبان خودش ماه کمی نیست یا ماه رجب با این همه فضائلی که راجع به آن ذکر شده که: رجب شهراللَه است و شعبان شهر رسول‌اللَه صلی‌اللَه‌علیه‌وآله است و رمضان شهر امّت است، در عین حال ما وقتی که به پای صحبت‌های اینها می‌نشستیم گاهی صحبت می‌شد با یک شعفی، انگار شخصی به دنبال آمدن معشوق خودش است و دارد انتظار می‌کشد این‌طور در سیمای اینها ما بهجت و سرور و ابتهاج و نشاط را نسبت به ماه رمضان مشاهده می‌کردیم. یک‌دفعه نشسته بودیم نمی‌دانم چندم شعبان بود مرحوم‌آقا گفتند: آقاسیدمحسن خبر داری امروز چندم شعبان است؟ من گفتم: مثلًا هفتم و هشتم و دهم است! گفتند: پس بیست روز مانده، پانزده روز مانده تا ماه رمضان. خُب چه ادراکی برای این بزرگان بود که این‌طور از حلول ماه رمضان به این نحو استقبال می‌کردند؟ یعنی واقعاً چه درکی داشتند؟ خدا خودش می‌داند ما که اطّلاع نداریم که اینها

در همان عوالم خودشان چه چیزهایی را مشاهده می‌کردند که انسان بالاخره برای چیزی که دارد که خوشحال نیست، برای چیزی که می‌خواهد به دست بیاورد خوشحال است دیگر انتظار می‌کشد که فلان چیز می‌خواهد بیاید و فلان چیز می‌خواهد برسد، و این چه نعمت عظمایی بود که سنت اولیای إلهی و دستور بزرگان بود که بعد از ماه مبارک بروند و اعتاب مقدسه، هر کسی در هر جایی که هست؛ در قم فرض بکنید که حضرت‌معصومه، بزرگان، شیخان، و حضرت‌علی‌بن‌جعفر، اینها را بروند زیارت کنند در تهران کسی هست، حضرت‌عبدالعظیم، که درباره آن حضرت داریم کسی که ایشان را زیارت کند مثل این است که سیدالشّهداء را زیارت کرده، کسی که در مشهد است یا اینکه بروند مشهد بروند زیارت امام‌رضا علیه‌السلام و همین‌طور در سایر جاها در شیراز، فرض کنید که بزرگان در اصفهان، این امامزاده‌هایی که هستند، واقعاً هر کدام از اینها آن موقعیت خودشان را دارند، یعنی وضعیت خودشان را دارند و اثر خودشان را دارند، بی‌حساب نیست، یعنی یک زیارتی که وقتی کسی می‌رود انجام می‌دهد این اتصال برقرار می‌کند و این اتصال در او اثر می‌گذارد و این اثر راه او را تصحیح می‌کند، و بستر مناسب را برای واردات و نفحات إلهیه و قدسیه هموار می‌کند.

شما همین‌طوری هستید یکدفعه می‌بینید حال خوش پیدا کردید، همین‌طوری، همین‌طوری از کجا آمد؟! از خانه خاله آمد؟! یا این حساب و کتاب داشته، باید ببینیم چه کردیم، چه عملی انجام شده، یک عملی ممکن است انسان انجام دهد شش‌ماه پیش و الآن آن عمل شش‌ماه پیش دستش را بگیرد، بزنگاهش الآن است، شش‌ماه خدا گذاشته در پرونده‌اش، اینجا که می‌رسد می‌آید این به دادش می‌رسد، به عکس عمل خلافی انسان انجام می‌دهد، و این عمل خلاف می‌ماند در پرونده آن سر بزنگاه که باید به این سمت بپیچد می‌آید به این سمت می‌پیچد این به خاطر آن است.

هر کدام از اینها آثار خودش را دارد، من شنیده بودم که مرحوم‌آقای‌حداد رضوان‌اللَه‌علیه و مرحوم‌آقا در سفرهایی که می‌رفتند کربلا، عتبات سفرهایشان طول می‌کشید، یک‌ماه، دوماه، هفتادروز آن زمان‌ها طول می‌کشید، با مرحوم‌آقای‌حداد و دوستان و اینها می‌رفتند به زیارت دوره، سامرّا می‌رفتند، کاظمین می‌رفتند، فرض کنید که زیارت امامزاده‌ها، حضرت‌سیدمحمد، اینها فرزندان امام بودند که می‌شود گفت تالی‌تلو معصوم بودند منتهی مقام امامت را نداشتند، مقام امامت آن یک حساب‌دیگری دارد، امامت حساب و کتاب دیگری دارد و به واسطه همان حساب و کتاب است که از غیر امام و غیر از معصوم فرق پیدا می‌کند، إن‌شاءاللَه بنده توضیح این قضیه را اگر خدا توفیق دهد در همین کتابی که در دست تألیف داریم، سیمای عاشورا، بنده در آنجا می‌آورم، می‌خواهم این قضیه را آنجا توضیح بدهم، مسأله امامت خُب آن یک مسأله دیگری است، یک برنامه دیگری دارد، ولی از اولاد ائمه خُب اینها افرادی بودند نه اینکه حتماً باید اولاد بلافصل باشند، مگر آقای‌حداد اولاد امام نبود؟ حالا خُب با چه پشت، اصلًا باید شرافت و کرامت یک شخص همین است که بلافاصله؛ یعنی

فرزند بلافصل باشد تا اینکه این شرافت پیدا کند؟! یا اینکه نه. یا حتّی اولاد غیر ائمه باشند، عامی باشند منتهی از اولیاء إلهی باشند به آن سرچشمه رسیده باشند. منتهی خُب فرزند امام بودن یک شرافتی دارد که به سیادت برمی‌گردد و آن یک مطلب دیگری است، اما رسیدن به آن مراتب و آن مقامات این اختصاص به فرزندان ظاهری امام ندارد، فرزندان باطنی امام هم به اینها می‌رسند.

من در بین اولیاء إلهی کمتر فردی را دیدم که نامش بر زبان مرحوم‌آقا مثل مرحوم آخوند ملاحسینقلی‌همدانی جاری باشد. کمتر دیدم وقتی که اسم مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی می‌آمد من تغییرات را در چهره مرحوم‌آقا مشاهده می‌کردم، که چهره ایشان تغییر پیدا می‌کرد، خُب این چه مقامی دارد که یک ولّی‌خدا که خودش برای خودش یک دریایی هست، با این عظمت و با این تعابیری که کمتر من سراغ دارم راجع به غیر از او به کار برده می‌شد ولی راجع به مرحوم‌آقای‌حداد خُب یک مسأله دیگری بود.

همه اینها فرزندان باطنی و حقیقی ائمه هستند منتهی فرزند ظاهری یک شرافت دیگری هم دارد از باب انتساب ظاهری و خصوصیاتی که دارد؛ آن یک حساب دیگری دارد.

خُب اینها می‌رفتند، اینها اثر داشتند، حضرت‌سیدمحمد می‌رفتند، حضرت‌حمزه، حضرت‌قاسم، راجع به حضرت‌قاسم من خیلی می‌شنیدم که در تمام زیارت‌های دوره‌ای که مرحوم‌آقای‌حداد انجام می‌دادند زیارت حضرت‌قاسم بود و سال‌ها همین‌طور این در دل من بود که ما موفق نبودیم به اینکه برویم ببینیم، تا اینکه ظاهراً دوسال پیش که در یک سفر عتبات به اتّفاق چند نفر از دوستان بودیم، موقعی که از کربلا می‌خواستیم حرکت کنیم من به دوستان گفتم که: من خیلی دلم می‌خواهد که زیارت حضرت‌قاسم را هم برویم من تابحال نرفته‌ام ولی خیلی تعریفش را از مرحوم‌آقا می‌شنیدم که هم خود ایشان به اتّفاق آقای‌حداد و هم خود ایشان تنها و هم خود آقای‌حداد تنها در زیارت‌هایی که می‌کردند حضرت‌قاسم مثلًا بود در این به اصطلاح زیارت‌ها[1]. آنها هم گفتند: برویم بسیار خُب. ماشین گرفتیم و گفتیم که: ما را اوّل ببر زیارت حضرت قاسم. چون یک شهری است آنجا که اتّفاقاً شهرش به اسم قاسم است به اسم خود حضرت قاسم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام که در یک روایتی داریم روایت صحیح که: اگر مشیت إلهی بر امامت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام تعلق نمی‌گرفت من می‌خواستم امامت به فرزندم قاسم برسد. ببینید چقدر این مقام دارد و چقدر مورد محبت پدر موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام بوده است، با این تعبیر؛ وقتی که حضرت به آن شخص می‌فرمایند که: اصلًا مسأله امامت در دست ما نیست، این یک مشیت و تقدیر إلهی است، او امام را تقدیر کرده و مشیتش بر ائمه اثنی عشر تعلق گرفته و اینها هم این هستند و اسامی‌شان هم این است و اگر به اختیار خود من بود من دلم می‌خواست که امامت به

[1] برای اطلاع بیشتر به روح مجرد ص ٣٤ مراجعه شود.

قاسم برسد، این‌قدر مورد نظر حضرت بود ولی خُب امامت به علی‌بن‌موسی‌الرضاست، حضرت تصریح می‌کنند که: فرزندم علی امام بعد از من است.

آیا ما نباید به این مطالب توجه کنیم؟ باید به این مسائل توجه کنیم، امام جای خود دارد، اینها هم جای خود دارند، حالا چون امام امام است حالا ما داریم می‌رویم نجف یا داریم می‌رویم کربلا، خُب اینها دیگر نه. اینها هم جای خود دارد اگر مجالی باشد، وقتی باشد، حالی باشد، انسان اینها را برود و ببیند و از هر کدام بهره‌مند می‌شود.

ما رفتیم سفر و به آن راننده گفتیم و او هم گفت: بسیار خُب. گفتیم: اوّل ما را ببر زیارت حضرت‌قاسم و بعد دیگر از آنجا ما را ببر برای نجف. آمدیم دیدیم چه خبر است! چه جلالی، چه عظمتی، چه دستگاهی، چه بارگاهی، ای دل غافل، اصلًا ما این مّدت ... اینجا چه خبر است؟! تازه ما که نمی‌فهمیم، ولی به اندازه خودمان، حالا ما کجا بخواهیم بگوییم و حرف آقای‌حداد و حرف بزرگان کجا! گفتیم بی‌جهت نبود که آقای‌حداد می‌فرمودند: عظمت و بهاء موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام در این فرزند تجلّی کرده است، یعنی ظهور عظمت و بهائش در این تجلّی کرده. اتّفاقاً خیلی از رفقا که همراه بودند گفتند: آقا می‌شود ما اصلًا امشب از خیر رفتن به نجف بگذریم و همین‌جا بخوابیم، همین گوشه دیوار بگیریم بخوابیم آن دوستانی که بودند با هم چهار پنج نفر بودیم این راننده را روانه کنیم و ... گفتم دیگر حالا زیارت کردیم إن‌شاءاللَه قبول می‌کنند، إن‌شاءاللَه باشد برای یک‌دفعه دیگر که خُب فرصت بیشتری باشد.

یا در همین سفر اخیری که بنده تنها رفته بودم ظاهراً در ایام نوروز بود، که البته با یکی از دوستان بودیم و اهل بیتمان و اهل بیت ایشان و موفق شدیم رفتیم، از نجف ما را برد برای قبر حضرت‌رُشیدحَجَری، که در آنجا رُشیدحِجری نوشته بود، امّا تا آنجایی که بنده یادم است ظاهراً حَجَری باشد، و رشیدحجری هم از اصحاب خاص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و می‌شود گفت شاید در حدود میثم بوده، البتّه میثم قوی‌تر بوده، خلاصه اینها همه با همدیگر سر یک سفره بودند، اینها همه به قول درویش‌ها با همدیگر پیاله می‌زدند و با همدیگر از آن شراب‌های لن ترانی و بهشتی که أمیرالمؤمنین علیه‌السلام به اینها می‌داد می‌خوردند و اینها با هم بودند، خدا همه آنها را رحمت کند.

بعد از آنجا رفتیم سر مزار جدّ خودمان حضرت‌زیدبن‌علی، وقتی وارد شدیم خنده‌ام گرفت، آن رفیقمان خدا حفظش کند گفت: چرا داری می‌خندی؟ گفتم: الآن زبان حال این جدم را به خودم می‌گویم، می‌گوید: مرتیکه تو برداشتی در کتابت من را رد کردی، حالا بلند شدی آمدی سر قبر من؟ عجب بچه ناخلف و بچه چموشی من دارم! گفتم: ببخش ما را دیگر ما جرأت و جسارت کردیم و دیگر عفو از بزرگان است و ... می‌خندیدیم و خلاصه ... بعد دیدم واقعاً مقام دارد یعنی حضرت‌زید و این مطالبی که مرحوم‌آقا راجع به

حضرت‌زید گفتند راجع به مقامات و ... خُب اینها همه به جای خود محفوظ، امّا علی‌کل‌حال ایشان امام نبود و خطاهایی مرتکب شد، قیامش بدون اجازه امام بود. گفتم: ببین ما بچه ناخلفت هستیم، چموش هستیم، جفتک می‌اندازیم، لگد می‌اندازیم، هر چه بگویید هستیم ولی خلاصه شما با ما راه بیا، ما در مسائل واقعی و مسائل حقیقی کوتاه نمی‌آییم، یعنی در آنچه را که مربوط به حیطه و شئون امامت است. خود شما هم الآن دیگر در آن دنیا که رفتید دارید حرف‌های این بچه ناخلفت را، این بچه چموش را، می‌بینی که خیلی هم بد و بیراه نگفته، خلاصه اگر چه جسارت کرده و تجری و اینها کرده ولی همچین حالا خیلی هم می‌توانیم [بگوییم بد نگفته.]

آنجا حقایق برای انسان روشن می‌شود، در آن عالم مسائل برای انسان روشن می‌شود، مسائل کشف می‌شود؛ خلاصه گفتم که: خودت هم می‌دانی دیگر جدّ ما هستی و ما هم امید به شفاعتت داریم و ما را هم إن‌شاءاللَه شفاعت می‌کنی ولی این مقدار را دیگر باید شما به ما این اجازه را بدهی که وقتی که مسائل واقعی و مسائل حقیقی و قضیه امامت و شئون امامت و ولایت مطرح است دیگر ما در آنجا المأمور معذور آنجا عذر ما را می‌پذیری. خُب ایشان هم با بزرگواری خودشان می‌پذیرند و پذیرفتند.

علی‌کل‌حال خُب خیلی اینها رفتنش اثر دارد، انسان آن اثر را در خودش مشاهده می‌کند، می‌بیند، خُب این الآن می‌بیند فلان شخص فلان کس از آنجا، از این فاصله، از این نقطه، بلند شده آمده این‌بی‌حساب و کتاب نیست، همین‌طوری که نمی‌شود، اجرش را می‌دهند، اثرش را می‌دهند و چقدر خوب است که انسان به این مطالب برسد، لذا مرحوم‌آقای‌حداد و همین‌طور به دنبال ایشان مرحوم‌آقا خیلی تاکید می‌کردند که در ماه مبارک رمضان در آن دستورات اشهر ثلاثه مرحوم‌قاضی این مسأله هست به خصوص در ماه مبارک رمضان انسان به مزار اولیاء خدا برود، در حال روزه اثر دیگری دارد، و همین‌طور به مزار ائمه و اولادائمه برود که این آثار همه به هم اتصال دارند. بارها شده که دوستان وقتی که مثلًا به زیارت حضرت‌عبدالعظیم رفتند اینها بعداً متوجّه شدند حالا در هر مرتبه و مرحله‌ای متوجّه شدند که زیارت امام‌حسین علیه‌السلام رفتند یا اینکه سیدالشّهداء علیه‌السلام زیارت آنها را پذیرفته است. خُب این بی‌حساب که نیست، یا اینکه کسانی که به زیارت حضرت بی‌بی فاطمه معصومه رفتند متوجّه این قضیه شدند که موسی بن جعفر علیه‌السلام نسبت به مسأله عنایت داشته.

خُب اینها همه اتصال است دیگر، اینها همه وصل هستند و به یک ریسمان متصل هستند و آن ریسمان، ریسمان ولایت است که به مظاهر مختلف آن ولایت ظهور پیدا می‌کند و ظهورش در افراد و در عوالم مختلف، مختلف است.

الحمدلله که ماه مبارک آمد و ما هم وارد این ماه شدیم و آن رحمت واسعه إلهی که مختص به افرادی است که این ماه را آن‌طوری که باید و شاید مورد توجّه قرار می‌دهند، به هر مقدار که توجّه بیشتر داشته باشیم

و به هر مقدار که نسبت به آنچه که بزرگان فرمودند عنایت بیشتری کنیم، به همان مقدار هم گیرمان می‌آید. با یک دست دوتا هندوانه نمی‌شود برداشت، انسان با هر دستش یک‌دانه می‌تواند بردارد، آنچه که موجب ازدیاد توهّمات و تخیلات هست، به خصوص در ماه مبارک انسان باید از آنها کم کند، از جمله مطالب خُب خیلی مطالب گفتند صحبت کردن است، هر چه انسان بیشتر صحبت کند هی قوه مخیله انسان و متوهّمه انسان بیشتر تقویت می‌شود، افرادی که کمتر صحبت می‌کنند اینها از یک آرامش نفس و اطمینان قلب و طمأنینه خاطر برخوردار هستند، یک آرامش و امنیت خاصی دارند.

شنیدن مطالب، شنیدن خبرها از این‌طرف و آن‌طرف، شما بخواهید یا نخواهید هر خبری که به گوشتان می‌رسد یک اثری در دلتان ایجاد خواهد کرد ولو خبر صحیح: آقا فلان‌جا زلزله شده! و درست است و خبر دروغ هم نیست، این که زلزله شده یک اثری در شما ایجاد خواهد که آن اثرش می‌ماند، در نماز زلزله شده سراغتان می‌آید، قرآن می‌خوانید، زلزله شده خُب شده که شده به من چه‌مربوط است که زلزله شده خُب چه‌کار کنم، خُب مردند دیگر، یک عده زنده هستند، یک عده را آن طرف دنیا دارند بیرون می‌کشند! چه نفعی برای من دارد؟!

بارها خدمت رفقا عرض کردم: هر چه ذهن از خبر خالی‌تر باشد توجّه‌اش بیشتر است، البتّه غیر از یک مسائل ضروری که انسان برحسب موقعیت و مسائل اجتماعی و امثال ذلک که خُب باید در جریان باشد، ولی چیزی که ضرورت ندارد، بی‌خود است، فایده‌ای ندارد، برای انسان نتیجه‌ای ندارد، غیر از اینکه حرص‌وجوش آدم را دربیاورد، غیر از اینکه اعصاب آدم را خرد کند، فلان‌جا خلاف شد، فلان‌جا ... خُب‌کاری از دست آدم برنمی‌آید، خُب شد دیگر، فلان‌جا کار درست شد، فلان‌جا کار خلاف شد، فلان‌جا دروغ گفتند، فلان‌جا راست گفتند، فلان‌جا این‌طور کردند،، فلان‌جا آن‌طور ... این مسائل فقط هی بر قوای متخیله انسان اضافه می‌کند، هی خیالات را در انسان تشدید می‌کند، هی افکار را در انسان ایجاد می‌کند؛ نگویید: نه، ما می‌توانیم غلبه کنیم! نه، نمی‌توانیم غلبه کنیم، واللَه نمی‌توانیم غلبه کنیم هیچ کداممان نمی‌توانیم، هیچ کداممان نمی‌توانیم بر آن اثری که می‌گذارد این اخبار در نفس ما و آن امنیت و حالت استقرار نفس را مختل می‌کند، نمی‌توانیم غلبه کنیم.

حالا که این‌طور است خُب هر چه کمتر بهتر؛ مسائل مختلف، ناراحتی‌هایی که این دارد، آن دارد، این فلانی فلان کار را انجام داده، آن فلانی فرض بکنید که الآن آن‌طور شده، این دلیلی ندارد که انسان زیاد گوشش را به هر خبری بسپرد، بالاخره خدا این گوشی را که خلق کرده در ازای یک رسیدن به مقصد و هدفی خلق کرده است. وقتی که در کارخانه یک ماشین درست می‌کنند برای هر مقصدی یک چیزی قرار می‌دهند، یک دنده قرار می‌دهند برای فرض کنید که حرکتش، گاز قرار می‌دهند برای آن، ترمز قرار می‌دهند برای این، شاسی

قرار می‌دهند برای نور و چراغ، هر قصد و غرضی که مترتب بر این صنعت هست برای آن یک وسیله‌ای قرار می‌دهند.

این گوشی که خدا برای انسان قرار داده برای چه قرار داده؟ برای اینکه هر چیزی را بشنود! پیچ رادیو را باز کند تر تر تر خر خر خر، از صبح تا شب، یعنی خدا گوش را برای این درست کرده، برای این قرار داده؟ یا اینکه این گوش را برای شنیدن موعظه قرار داده است، برای شنیدن کلامی که برود در مغزش و او را بکوبد و در قلبش او را بکوبد و تذکر بدهد و چکشی باشد بر عقاید فاسد و بر اشتباهات و بر خطاها. گوش را خدا برای این قرار داده، گوش را قرار داده که از آن نغماتی که او را به سمت او می‌کشاند از آن نغمات بهره‌مند شود، از صدای خوش که موجب تلطیف روح اوست، این گوش بهره‌مند شود، از موعظه بهره‌مند شود، از صدای قرآن بهره‌مند شود، از صدای اشعار، اشعاری که او را حرکت می‌دهد، تکان می‌دهد، از تعلقات درمی‌آورد، از توجهات به ماده بیرون می‌آورد!

شما یک وقتی شعر حافظ را برمی‌دارید همین‌طوری خودتان می‌خواند یک وقتی این شعر را یک کسی برایتان با صدای خوش می‌خواند آن یک اثر دیگری دارد، با یک صدای کذا؛ نگاه می‌کنید می‌بینید عجب! این چه تاثیری داشته، من همین را خوانده‌ام پس چرا این‌جوری نشدم، من همین را در حافظ خوانده‌ام، آن هم اثر دارد نه اینکه ندارد. یک وقتی شما یک مطلبی را از روی کتاب می‌خوانید، یک وقتی شما همان مطلب را با صدای مرحوم‌آقا گوش می‌دهید، می‌بینید این یک چیز دیگر بود، این یک قضیه دیگر بود، همان هم حالا در کتاب هم هست فرض کنید در امام‌شناسی هست، در معادشناسی است، در اللَه شناسی، در کتب دیگر، ولی وقتی که صدای خود ایشان باشد می‌بینید که حالی دیگری برایتان پیدا شد. این برای آن تاثیری است که آن صدا دارد، همان حرف است، ولی آن صدا چون از یک نفس قدسی برمی‌خیزد از یک نفس طاهر و مطهّر آن صدا بیرون می‌آید می‌بینید که: عجب! این صدا عجیب است.

یا اینکه فرض کنید که یک‌نفر باآواز شعرحافظ، شعرمولانا را می‌خواند می‌بینید: عجب! تکان خوردید، انگار تا حالا اصلًا این شعر را نشنیدید، حالا خودتان ده‌بار، بیست‌بار فرض کنید که خوانده‌اید. خدا این را برای آن قرار داده، گوش را برای این قرار داده، چشم را همین‌طور، زبان را همین‌طور و .... حالا ما اینها را صرف چه می‌کنیم؟ شر و ور! چشم را باز می‌کنیم پیچ تلویزیون هم فرض کنید که فشار می‌دهیم دو ساعت دنبال توپ تق‌توق این می‌رود آن طرف و این برود آن طرف، این توپ برود بالا و ... این هم شد نتیجه‌ای که از این چشم گرفتیم! گوشمان هم این شر و ورهای ساز و آوازهای کذا و کذا! اخبار بی‌خود، مسائل بی‌خود، حکایت، قصه، افسانه، تمام مطالبی که اینها می‌آید و تخیلات را در انسان ایجاد می‌کند آدم ماه‌رمضان می‌آید می‌گذرد می‌بیند فرقی نکرد، چرا فرقی نکرد؟ خبّ عزیز من علل و اسباب را به وجود نیاوردی! بستر مساعد را برای

ورود نفحات ایجاد نکردی، آن چشمی که باز کند وقتی که باز می‌کند کامپیوتر را و چشمش می‌افتد به چیزهایی که در آن هست خُب این دیگر چطور می‌تواند توجّه خودش را به آن حقیقت و به آن مبدأ جلب کند؟ خُب اگر می‌تواند بکند، بکند، خُب نمی‌تواند.

این مسأله، این قضیه خیلی عجیب است، خیلی عجیب است، که چطور یکی از بزرگترین اشتباهاتی که برای بسیاری پیدا می‌شود که: قضایا و مسائلی که اتّفاق می‌افتد، این قضایا و مسائل‌خلاف را از ناحیه خدا تلقی می‌کنند، می‌گویند: اگر خدا نمی‌خواست پس چرا اتّفاق افتاد؟ کی گفته خدا این را انجام داده؟ شیطان آمده برایت انجام داده، چرا به حساب خدا می‌گذاری؟ چرا به حساب خدا می‌گذاری؟ اگر انسان قصد جدی داشته باشد برای اینکه فکرش را و ذهنش را و گوشش را و چشمش را و حواسش را در همان مسیری قرار بدهد که در آن مسیر، مسیر رضای خداست، شرائطی که در حول‌وحوش او به وجود می‌آید تمام این شرائط و جریانات در راه رسیدن به همان هدف و مقصد شکل می‌گیرد، بدون اینکه انسان اختیار کند، بدون اینکه انسان درآن تاثیر داشته باشد. و اگر انسان بخواهد به راه دیگر برود شرائطی که برای او به وجود می‌آید آن شرائط هم در مسیر حرکت به آن سمت است.

فلان شخص صحبت با او برای تو سم است، یکدفعه می‌روی در یک‌جا می‌بینی که او هم در همان‌جاست: بَه، سلام علیکم و رحمةاللَه حال شما، حال شما خوب است احوال شما؟ می‌گویی: خُب این را حتماً خدا خواسته دیگر من که نخواستم، اگر خدا نمی‌خواست من که الآن رفتم در این عطّاری و بقّالی می‌خواهم پنیر بخرم چرا باید این آنجا باشد!!! خُب از کجا معلوم است این را خدا خواسته؟ شاید این را شیطان خواسته، شیطان خواسته تو که می‌روی پنیر بخری در سر آن هم انداخته الآن بیاید در آنجا زردچوبه بخرد، هر دو با هم در یک‌جا مصادف می‌شوید، تو می‌خواهی پنیر بخری و او می‌خواهد زردچوبه بخرد. اعتنایش نکن؛ می‌گویی: نه، این را حتماً خدا خواسته من که نخواستم، من که نخواستم پس بنابراین ... از کجا، از کجا این را خدا خواسته؟ من نمی‌خواهم فلانی با من تماس بگیرد نشسته‌ام به کارم یکدفعه زنگ می‌زنند، زنگ می‌زند نگاه می‌کند می‌بیند نمره تلفن فلان شخص است، چرا برمی‌داری؟ برندار، می‌گویی: خُب بالاخره شاید این را خدا خواسته، من که نخواستم، از کجا خدا خواسته؟ از کجا؟ شاید شیطان است الآن می‌خواهد تو را اغوا کند در سر آن می‌اندازد بیا بردار به این تلفن کن: آقا سلام خیلی دلم برایت تنگ شده بود مدتّی است که من شما را ندیدم و ... خیلی‌ها سؤال می‌کنند، خیلی این مسأله است.

چرا قضیه این‌طور است؟ به جهت اینکه نظام عالم، نظام تربیت است، تربیت به دست شماست، شما به چه راهی می‌خواهی تربیت شوی، خدا می‌گوید: من برای تو همان نسخه را می‌پیچم، همان نسخه را می‌دهم دستت، به چه راهی می‌خواهی تربیت شوی؟ اگر در نیتت این است که به من تربیت شوی، به راه من بیایی،

دلت پاک باشد، آن کسی که می‌خواهد از مخالفین به تو تلفن کند تا می‌خواهد تلفن کند یکدفعه زنگ خانه‌اش به صدا درمی‌آید می‌رود [درب را باز کند] اصلًا به‌طورکلّی منصرف‌می‌شود از اینکه با شما تماس بگیرد، می‌بیند رفیقش آمده: آقا بفرمایید داخل، آقا سلام و این حرف‌ها، یک ساعت را اصلًا [به صحبت با او می‌گذراند و] می‌رود. اگر می‌خواهی به سمت دیگر بشوی، یکدفعه زنگ تلفنت به صدا درمی‌آید می‌بینی فلانی است: آقا، مدتّی است ندیدمت ... می‌خواهم بیایم ببینمت، تو هم می‌گویی: بفرمایید ببینید! تمام شد، دخلت درآمد. تربیت به دست خودت است، نظام عالم نظام تربیت است، به کدام طرف می‌خواهی تربیت شوی؟ تکلیف را مشخص کن. خدا خودش در قرآن گفته، تصریح دیگر بالاتر از این كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ الإسراء، ۲۰

هم این‌طرفی‌ها را ما آماده می‌کنیم و هم این‌طرفی‌ها را، هر دو را ما برایشان آماده می‌کنیم، هر دو را خوراک می‌دهیم، برای هر دو را بستر را آماده می‌کنیم، برای هر دو را زمینه را آماده می‌کنیم، کدام را تو می‌خواهی اختیار کنی این را به من بگو؟ خدا به ما می‌گوید: تکلیف من خدا را بیا تو روشن کن. هر کدام طرف را بخواهی در اختیارت قرار می‌دهم.

یک روایتی هست از امام‌عسکری علیه‌السلام قبلا برای رفقا خوانده‌ام، حضرت می‌فرماید: کسی که بخواهد به دنبال ما باشد، ما را تایید کند، امر ما را بخواهد تقویت کند، خدا یک مؤمنی را در سر راهش قرار می‌دهد تا دست او را بگیرد، و به واسطه عمل به دستورات آن مؤمن و مسائل او، خیر دنیا و صلاح آخرت را خدا نصیبش می‌کند، و کسی که نخواهد در راه ما باشد و مسیر ما باشد به عکس یک شیطانی را خدا قرار می‌دهد و می‌آید این را به همان مسیر می‌برد. خُب دیگر معلوم شد چه خبر است، معلوم شد دیگر کارهایی که ما داریم می‌کنیم، حرف‌هایی که داریم می‌زنیم، منبرهایی که داریم می‌رویم، صحبت‌هایی که داریم می‌کنیم، زدوبست‌هایی که داریم می‌کنیم، این زدوبست‌ها و این نقشه‌کشی‌ها و اینها خلاصه یا این‌طرف است یا آن‌طرف، کدام است؟

بالاخره از دو حال که خارج نیست، این صحبت‌ها از این دو حال که خارج نیست، این نقشه‌کشی‌ها که از این دو حال خارج نیست، این زدوبست‌ها که از این دو حال خارجی نیست، یا رحمانی است، یا شیطانی است، شق ثالث هم ندارد. پس خیال نکنیم که حالا چون یک قضیه‌ای غیرعادی اتّفاق افتاده پس بنابراین رحمانی است، نه شیطانی است، از کجا رحمانی است، کی گفته رحمانی است؟ قضیه، قضیه‌ای است که شیطان [دخالت دارد]، مگر نداریم: وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ الأنعام، ۱۲۱، خدا دست شیطان را باز قرار داده است، گفته است در کسی که زمینه و بستر مساعد را برای ورود تو می‌خواهد فراهم کند تو می‌توانی در او نفوذ کنی، تو می‌توانی، نقشه بکشی، کلک بزنی، این کار را بکنم، آن کار را بکنم، این بنر را بزنم، آن پوستر را

بزنم، این بنر را این‌جوری‌بنویسم آن‌جوری بنویسم، آن را بزنم، آن را آن‌طوری کنم، آن را حذف کنم ... همه را کی دارد انجام می‌دهد احمق؟ کی دارد انجام می‌دهد؟ جناب شیطان. خیال می‌کنی حالا برای خداست نه اینکه خیال می‌کنی خودت هم می‌دانی دروغ و کلک هستی، خودت هم می‌دانی که حقه‌باز هستی، این‌جوری بکنیم، آن‌جوری بکنیم، الآن زود این کار را انجام بدهیم که جلو بیفتیم، این کار را بکنیم که از آن عقب نیفتیم، این کار را بکنیم که زودتر اسم ما دربیاید، این کار را بکنیم زودتر این کتاب دربیاید، اینها همه‌اش شیطان است، زودتر بیفتیم و عقب نیفتیم و اسم در بکنیم و فلان بکنیم، اینها القائاتی است که شیطان می‌کند تو خیال می‌کنی از خودت است، از خودت نیست، تو بستر را آماده کردها ی برای حضور شیطان، شیطان هم می‌گوید: بسم‌اللَه! حالا که تو درب منزل قلبت را به روی من باز کردی، حالا که تو فکر شیطانی را در خودت ایجاد کردی من هم اسباب و ادوات و خوراک لازم را در اختیارت قرار می‌دهم، این کار را بکن، این کار را بکن، برو آن را دعوت کن، آن را دعوت نکن، این بنر را بزن، آن را این‌جوری بنویس، اینها همه نقشه اعلی‌حضرت‌شیطان است.

شیطان می‌گوید: خیلی خُب من آدم نامردی نیستم! تو درب خانه‌ات را به روی من باز کردی من هم می‌آیم اینجا با یک همیان پر از مواد و هدایا و آن بخشش‌هایی که به این میزبان محترم باید به خاطر این بزرگواری که در حق من کرده! و مرا در خانه قلبش جای داده! که آن خانه فقط خانه خداست و در روایت داریم دل خانه خداست در خانه خدا غیر خدا را نباید راه داد خدا را بیرون کرده، من را آورده! پس من هم با دستی پر از هدایا به منزلش می‌روم و آنها را به او تقدیم می‌کنم: این را بنویس و بزن در سر فلانی، آن را بنویس این‌جوری بزنش بلند نشود، این را آن‌جوری کن، آن را این‌جوری کن، آن را دعوت کن، آن را نکن، به این تلفن کن، به آن نزن، به این تماس بگیر، با آن مقام مسئول فلان بکن، هی وسائل و ادوات لازم را برای رسیدن به یک مقصود ظلمانی و مُکدّر فراهم می‌کند.

این چیست؟ خودش خواسته است، تو این‌جور تربیت می‌خواهی، بسم‌اللَه! نُمِدُّ؛ «ما امداد می‌کنیم، محرومت نمی‌کنیم» حالا که تو می‌خواهی راه غیر از ما را بروی، راه را ببندیم و نگذاریم بروی، نه، راهت را باز می‌کنیم آسفالت می‌کنیم، چنان آسفالتی که ... می‌گویند: وقتی که بعضی جاها آسفالت می‌کردند بعضی از آن شرکت‌ها با آن پیمانکار قرار می‌گذاشتند که وقتی که یک لیوان آب را در ماشین می‌گذارند و در آن آسفالت است آن لیوان آب نباید حرکت کند، این‌قدر باید این صاف و صیقلی باشد خدا می‌گوید: همچین جاده‌ای برایت درست می‌کنم، صاف، صیقلی اصلًا ماشین بیاید خودش سُر بخورد، نیاز به گاز دادن نداشته باشید، نیاز نداری گاز بدهی، صاف برایت صیقلی می‌کنم و بروی جلو اصلًا نفهمی از کجا خوردی!! این مهم است، که نفهمی از کجا خوردی! این برای این طرف، برای آن طرف هم همین‌طور، یک کسی می‌گوید: خدایا مخلصت هستیم، چاکرت هستیم، ما که می‌دانی ... این ادعیه و این کلمات امام‌سجاد علیه‌السلام که در سال‌های قبل با

رفقا زمزمه می‌کردیم و مُترنم بودیم، حضرت چه می‌گویند: ما هیچ هستیم، ما فقیریم، چیزی نداریم، خطاکاریم ... خدایا خودت بیا و خودت دست ما را بگیر و خودت علل و اسباب را آماده کن، خودت معدات را برای ما به وجود بیاور، ما دلمان می‌خواهد ولی جاهل هستیم، خطاکاریم، قدرت نداریم. یک وقت نیاییم به خدا بگوییم: من این کار را می‌کنم! مبادا یک همچنین کاری بکنیم، مبادا یک همچنین خطایی از ما سر بزند بگوییم که: ما می‌توانیم، ما قدرت داریم، ما اراده داریم، ما می‌رویم ... اگر از این خطاها سر بزند خدا می‌گوید: بسیار خُب پس این افسار را من سر خودت انداختم، برو حالا ببینیم که تا کجا می‌روی! می‌گویی: خودم می‌توانم دیگر.

در زمان مرحوم‌آقا یک نفر بود دوسه‌دفعه این قضیه را تکرار کرد که دیگر ما گذاشتیم در کاسه‌اش؛ اهل قلم و کتاب هم بود و کتاب هم می‌نوشت، البتّه شروور می‌نوشت، حرف‌های درست و حسابی [که نمی‌نوشت] مثل همین حرفش می‌گفت که: من احساس می‌کنم از جمله آن افراد برگزیده‌ای هستم که بتوانم این راه را بروم و به مقصود برسم! خُب از این غلطها گاهی انسان می‌کند و گاهی اوقات هم این غلطها می‌گیرد و برای این بیچاره گرفت، کارش به جایی رسید که دیگر بماند دیگر شرم دارم که از عاقبت کار و مآلش سخن بگویم. خلاصه باید اعتراف کنیم که خدایا ما می‌خواهیم به طرفت بیاییم ولی نمی‌توانیم، عُرضه نداریم، همت نداریم، دلمان می‌خواهد تو را دوست داریم، دوستانت را دوست داریم، خودت کمک کن، خُب وقتی خدا ببیند که انسان یک همچنین حالی دارد و یک همچنین [قصدی] دارد خدا کمک می‌کند، وسائل را خودش به وجود می‌آورد.

خیلی ماه، ماه مبارکی است، این‌قدر این رحمت در این ماه وسعت دارد و پراکنده است که رسول‌خدا صلی‌اللَه‌علیه‌وآله می‌فرماید: فإنّ الشّقّی مَنْ حَرُمَ رِضوانَ اللَه فی هَذا الشّهر العظیم؛ آدم شقی آن کسی است که از این باران بهره نگیرد، این بارانی که دارد در سر همه می‌آید، این بلند شود برود زیر سقف، چتر بگیرد روی سرش که این باران به او نخورد، این رحمت‌الهی به او نخورد. خُب این لفظ شقی یک تعبیر آسان و تعبیر بی‌محتوایی نیست، تعبیر تندی است، شقی یعنی کسی که تمام درهای رحمت را به روی خودش بسته است، ما به کی می‌گوییم شقی؟ به یزید می‌گوییم، به ابن‌زیاد می‌گوییم به اینها می‌گوییم دیگر. «شقی آن کسی است که از رحمت‌الهی در این ماه محروم باشد» خیلی عجیب‌است، آن‌وقت شما بیایید ببینید که با این روزه چگونه برخورد می‌شود، به عنوان یک امر واجبی، آنهم البتّه واجب مشروط!! بودی اینجا روزه را بگیر!، نبودی هم حالا یک روز دیگر می‌گیری و ... نه آقاجان! حرام است، یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ البقرة، ۱۸۳، روزه بر شما نوشته شده است، خدا نمی‌گوید: روزه بر شما واجب است، روزه به شما لازم است، جایز نیست روزه را ترک کنید، می‌گوید: نوشته شده کتب، مکتوب از نهایت تاکید در

الزام در یک امر است. وقتی می‌گویند: آقا این مسأله بر شما نوشته شده، این مسأله مختوم است، این مسأله مکتوب است، کَتب، نوشتن؛ یعنی یک مسأله لاجرم و بدون احساس بی‌نیازی. روزه واجب مطلق است، واجب مشروط نیست، که انسان بخواهد روزه را همین‌طور ترک کند. واجب مطلق واجبی است که انسان برای انجام آن باید خود اقدام کند، و هیچ شرطی برای اتیان او نیست این را می‌گویند واجب مطلق؛ مثل نماز، نماز چطور است؟ نماز واجب مطلق است، یعنی موقع اذان صبح شما باید نماز بخوانید، و اگر الآن ببینید که کاری انجام می‌دهید که باعث بشود نماز صبحتان قضا شود آن کار می‌شود حرام.

وقت نماز، شرط وجوب نماز نیست، بلکه شرط وجودی است و از معدات است، شرط وجود واجب، طلوع فجر است یا موقع زوال خورشید است یا موقع غروب خورشید است، نه شرط وجوب، در شرط وجوب، انسان می‌تواند خود انتفای شرط کند آن یک مطلب دیگری است، فرض کنید که مانند زلزله، افراد یا دستگاه‌ها خبر بدهند که یک ساعت دیگر فرض کنید که قم می‌خواهد زلزله بیاید، خُب انسان می‌تواند قبل از اینکه زلزله بیاید از اینجا بلند شود برود تهران، وقتی که رفت تهران می‌شنود که قم زلزله آمد، این نباید دیگر نماز آیات بخواند، چرا؟ چون شرط وجوب برای او محقّق نشده است، برای کسانی که در قم هستند، و زلزله را حس کردند نماز آیات واجب است، امّا انسان می‌تواند این شرط را از خودش دفع کند، این شرط را نیاورد، می‌تواند انجام بدهد.

یا فرض کنید که در این نیمکره امشب خسوف واقع خواهد شد، انسان سوار هواپیما شود برود در جای دیگری که ماه وقتی که به آنجا می‌رسد دیگر در آنجا از خسوف درآمده و برای آن منطقه دیگر خسوفی نیست، خُب این نماز دیگر برایش واجب نیست، چون شرط وجوب برایش محقّق نشده خودش رفته، فرار کرده، اشکال ندارد، هیچ گناهی هم نکرده. شخص گفته: من نمی‌خواهم نماز آیات بخوانم! بسیار خُب، خدا هم کاریش ندارد.

ولی اگر شما قبل از اذان ظهر یک آمپولی بزنید، یک قرصی را بخورید که این باعث شود شما چند ساعت به خواب بروید و نمازتان قضا شود این عمل می‌شود عمل حرام؛ چرا؟ چون نماز ظهر وجوبش

وجوب مشروط نیست، که آفتاب اگر آمد زوال شد نماز واجب می‌شود و اگر نشد خیر، نماز ظهر در هر حالی واجب است، منتهی شرط وجودش می‌گویند: باید صبر کنی الآن نخوانی، نیم‌ساعت مانده نخوانی، بیست‌دقیقه مانده نخوانی، ده‌دقیقه مانده نخوانی، وقتی که زوال شد آن موقع موقع شرط وجود است، یعنی جزو مقدمه وجودیه است، آن موقع، موقع نماز ظهر است.

روزه هم همین است، یا مانند فرض کنید که استطاعت راجع به حج، حج واجب مشروط نیست، برخلاف آنچه که معروف است حج، واجب مطلق است نه واجب مشروط، یعنی نباید شما بنشینید هر وقتی

که مستطیع شدید، یک پولی از آسمان یکدفعه مثل باران وقتی که می‌آید یک پولی هم آمد و سقف منزل شکافته شد و هدیه آوردند، کادو کرده گذاشتند دستتان، حالا با این هدیه تشریف ببرید مکّه، نخیر؛ حج واجب مطلق است، یعنی بالغ و مکلّف باید از ابتدای بلوغ سعی کند برای اینکه اسباب و معدات برای حجش را آماده کند، یک‌سال شد، یک‌سال شد، دوسال شد، دوسال شد، ده‌سال شد، ده‌سال شد، بیست‌سال شد، بیست‌سال شد، نه اینکه بگذارد صبر کند مثلًا چهل‌سال، پنجاه‌سال، شصت سال ببینیم یا این ما را ببرد یا آن ما را ببرد یا یک پولی از یک جایی، یک گنج بادآورده‌ای چیزی ...،

نه، باید قلک داشته باشی، پول کنار بگذاری تا وقتی که به آن حدی برسد که بتوانی بروی، این را می‌گویند واجب مطلق. استطاعت به نسبت به حج استطاعت مقدمه وجودیه است نه مقدمه و شرط برای وجوب، استطاعت شرط وجوب نیست، استطاعت شرط واجب است، وجوب به حال خودش باقی است، وجوب هست، روزه هم همین است، روزه واجب مطلق است، بله از این واجب مطلق دوچیز مستثنی شده است طبق آیه شریفه، يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ البقرة، ۱۸۳ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ البقرة، ۱۸٤، دو عده از انجام روزه مستثنی هستند یکی کسانی که مریض هستند و دوّم کسانی که در سفر هستند، در اینجا سفر به عنوان یک منتی از طرف خداوند است به کسی که سفری دارد، لازم هم نیست سفر، سفر خیلی ضروری باشد، البتّه مسافرت در ماه رمضان خوب نیست، مکروه است به خاطر همین جهت که باعث می‌شود یک همچنین چیزی از انسان فوت شود مگر اینکه سفر یک سفری باشد که انسان نسبت به او اهتمام داشته باشد، آن جنبه متأعلی‌العبادی دارد و آن استثنا شده است، امّا اگر کسی بخواهد در ماه رمضان برای اینکه روزه نگیرد برود مسافرت، این عمل می‌شود حرام. یک وقت اشتباه نکنید یک وقت انسان به یک داعی در ماه مبارک به سفر می‌رود، آیه شاملش می‌شود فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ البقرة، ۱۸٤

ولی بعضی‌ها هستند من دیده‌ام یک اشتباهی کرده‌اند و بعضی‌ها هم خلاصه فتوای اشتباهی هم داده‌اند، که: آقا مثلًا ما نمی‌خواهیم روزه بگیریم؟ خُب آقا نمی‌خواهی بگیری بلند شو برو سفر و یک‌روز دیگر را بعدا روزه بگیر!! این سفر سفر حرام است و روزه‌اش هم باطل نیست، یعنی اگر بخواهد برود روزه‌اش باطل نمی‌شود چون برای از بین رفتن [روزه] سفر آمده نه اینکه سفر بوده، سفر برای ممانعت و جلوگیری از واجب مطلق در اینجا انجام گرفته، این سفر می‌شود حرام، همان‌طوری که اگر کسی سفر حرام انجام دهد این نمازش شکسته نیست و نمازش تمام است، کسی که این سفر را انجام بدهد سفرش حرام است و روزه‌اش هم باطل نیست، باید برگردد و روزه را باید بگیرد. بله، یک وقت سفر، کاری است، باید برود یکی را ببیند ضرورتی اقتضا می‌کند ... در اینجا اشکال ندارد و باید روز دیگر را روزه بگیرد.

حالا شما ببینید این را من می‌خواهم بگویم، دیدگاه اهل معرفت نسبت به احکام‌الهی چقدر تفاوت می‌کند، پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌فرماید: فان الشقی من حرم رضوان اللَه فی هذا الشهر العظیم، شقی آدمی است که خودش را از این نعمت روزه محروم کند معنایش این است. از آن طرف بنده می‌گویم: آقا برای اینکه روزه‌ات بشکند عیبی ندارد برو سفر روزه‌ات را بشکن! ماه رمضان، امروز، فردا، پس فردا، سی‌روز، روزه‌ات را بشکن بعد یک‌روز بعداً برو قضا کن! چقدر بین این دو قضیه فرق است؟ می‌شود بگوییم آیا این حکم حکم‌الهی است؟ پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌گوید: کسی که ماه رمضان بیاید و از ماه رمضان استفاده نکند شقی است، این دیدگاه دیدگاه اهل معرفت است، این دیدگاه دیدگاه پیغمبر صلی‌اللَه علیه و آله است، این دیدگاه، دیدگاه رساننده است، دیدگاهی است که آدم را می‌رساند. آن دیدگاه دیدگاهی است که: انسان را به انحراف می‌آورد، روزه نگرفتی نگرفتی بی‌خیال!! حالا برو بعداً یازده‌ماه وقت داری! زمستان هم هست و روزها هم کوتاه است و هوا هم سرده بهتر و راحت‌تر می‌توانی! حالا در این گرما بخواهی روزه بگیری باید چهارده‌ساعت پانزده‌ساعت ... همین‌طور است دیگر، گرما و تشنگی را بکشی برو روزه‌ات را بخور و ...! روزه را چی‌چی بخور؟ مگر کارت زدن در اداره است، همین‌طور برویم کارت بزنیم و یا علی؟ آیا این است؟

خدا این روزه را گذاشته است که ما را درست کند، ما را آدم کند، ما را متوجه کند، به سمت خودش بکشاند، بیکار بوده بردارد بگوید: آقا، یک ماه بردارید صبح تا غروب روزه بگیرید؛ و آنوقت ما این‌جوری بیاییم فتوا بدهیم: آقا برو روزه‌ات را بخور و بگذار زمستان بگیر بهتر است اصلًا تشنه

نمی‌شوی! صبحانه را خورده آدم تا شب اصلًا گشنه نمی‌شود، که زمستان حالا بخواهد روزه بگیرد یا نگیرد.

این روزه را خدا برای این گذاشته است، که بفهمی، بچشی، گرسنگی بیاید سراغت، یک خرده از تعلقات بیرون بکشدت، یک خرده از توهّمات درت بیاورد، یک خرده از تخیلات بیرونت بکشد! بعد وقتی که روزه تمام می‌شود: عجب! چه حالی پیدا کردم، با قبل از ماه رمضانم فرق کردم. هان! این همانی است که خدا می‌خواهد. با قبل از ماه رمضان انسان احساس تغییر نمی‌کند؟ شما که احساس می‌کنید ما نکنیم شما احساس می‌کنید دیگر، می‌بینید حال قبل از ماه رمضانمان یک‌جور بود و الآن، این اواخر یک‌جور است، هی دلمان می‌خواهد که ماه رمضان کش پیدا کند، بیست‌وپنجم، بیست وششم که می‌آید آنهایی که به آنها چسبیده، ماتم می‌گیرند: ای داد بیداد دارد تمام می‌شود، ای داد بیداد سه‌روز مانده، ای دادبیداد دوروز مانده، این ای دادبیداد ... به خاطر اینکه خوش گذشته است. اگر خوش نگذرد: آخ جون دوروز دیگر تمام می‌شود راحت می‌شویم دیگر بابا می‌افتیم به هر چی خوردن و ... آن کسی که این‌جور می‌گوید معلوم است که نه خیلی به او خوش نگذشته و چیزی گیرش نیامده.

پس باید بدانیم این پیغمبر رحمت که می‌فرماید: فان الشقی من حرم رضوان الله، چه مطلبی را می‌خواهد به ما حالی کند، چه قضیه مهمی را می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید که: ای آدم، ای کسی که من آمدم برایت، برای دستگیری تو آمدم، تشریع را برای تو آوردم، این احکام را برای تو آوردم، بدان که چه چیزی الآن در دستت قرار داده‌ام، چه کیمیایی در دستت قرار دادم، چه گوهری در دستت قرار دادم، قدرش را بدان، مبادا شقی بشوی، مبادا ماه رمضان بیاید و برود و آن استفاده‌ای که باید بکنی و آن منظور و مقصودی که باید انجام بشود آن مقصود حاصل نشده باشد.

خُب از خداوند می‌خواهیم که خداوند توفیق دهد در این ایام مبارک، خودش دست ما را بگیرد و خودش معدات را برای ما به وجود بیاورد و خودش آنچه را که باعث منع برای نزول رحمت هست خودش از پیش ما بردارد.

اللّهم صلی علی محمد و آل محمد